

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتصد و نودم



پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پراز اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»



مردم سوییسی نگران تشعشعات آنتن های اینترنت 5G هستند

مردم ایران:

تا حالا اینترنت تون
بین E و H در نوسان نبوده
که این سوسول بازی ها
یادتون بره!

وزارت ارتباطات:

ما هم اوایل زیاد نگران
پارازیت بودیم، ولی موفق شدیم
انسان رو با پارازیت
سازگار کنیم!

| شهاب نبوی |

نیمی از مردم زودتر از سن طبیعی می میرند

ستایش: فقط منم که هی دارم جوون تر می شم

یک مسئول: مردم نگران نباشند، ایرانی با کیفیت از چین وارد می کنیم
بخش خبری ۲۰:۳۰: فضای مجازی علت اصلی مرگ زودرس ایرانیان است
یک کارشناس: عمر موقت، ازدواج موقت می طلبد
#خدا رحمتمون_کنه #مرگ بر_اثر_فشار #شهر ونگ



نازنین جمشیدی | کارتوننست | nana.jamshidi@gmail.com

تماشاخانه



شهر زیبا



بوی مدرسه | احسام حیدری | به عنوان یک دهه شصتی هنوز هم که هنوز است با نزدیک شدن ماه زیبای مهر چنان شور و شعفی بر من مستولی می شود که درد و سوزشش را تا دور افتاده ترین نقاط بدنم حس می کنم. این علاقه وافر به ماه مهر قطعا ریشه در گذشته شیرین و خاطرات جذاب مدرسه ام دارد. زمانی که تابستان را به عشق دیدار دوباره ناظم کچل و بی اعصاب مان که علاقه زیادی به استفاده از کمربند داشت و هر چند لحظه یک بار بر اثر یک تیک عصبی شدید صورتش را کج و کوله می کرد، طی می کردم و هر لحظه بیش از پیش برای لحظاتی که یک پا و دو دستم بالا بود، بی تاب تر می شدم.

یکی دیگر از دلایل این شور و علاقه قطعا معلم های جذاب مان بودند که از بس حقوق نگرفته بودند و مشکلات از سر و کول زندگی شان بالا می رفت، احساسات شان را به همه چیز از دست داده و مثل روح های سرگردان با یک کتاب وارد کلاس می شدند و یک چیز های بی منطقی را روی تخته می نوشتند و می رفتند. لباس های خاکستری و مشکی و چهره های خسته و افسرده شان بیشترین تأثیر را روی شادابی و نشاط ما بچه ها داشت و ما را هر روز بیشتر از پیش به کلاس علاقه مند می کرد.

علاوه بر اینها، ما همه مهارت هایی که در زندگی به آنها نیاز داشتیم را هم در همان دوران ابتدایی فرا گرفتیم. دورانی که

هر روز صبح کله سحر دو ساعت از جلو و از بغل نظام می دادیم و بعد هم پای صحبت های حال خوب کن مدیری می نشستیم که مرتب تهدیدمان می کرد که اگر فلان کار را نکنیم یا نکنیم از مدرسه اخراج مان خواهد کرد. دقیقا همان روز ها بود که آموختیم حتی برای آب خوردن هم باید از مامور آبخوری اجازه بگیریم و موهای مان را از ته کچل کنیم تا بیشترین شباهت را به قحطی ز دکان اتیوپی داشته باشیم.

اردو های جذاب و فعالیت های گروهی از بهترین برنامه هایی بود که در آن دوران برای مادر نظر گرفته می شد. رفتن به پارک باین که برای بار چهلم انجام می شد ولی هنوز هم جذابیت های خودش را داشت، مشکل فقط حیوانات «باغ وحش ارم» بودند

که حال شان از ما به هم خورده بود و دیگر علاقه ای به دیدن ما نداشتند. این همه خلافت در انتخاب مکان جدید برای اردوی دانش آموزی در نوع خودش بی نظیر بود. رونویسی صدباره از روی درس های کتاب فارسی ابتدایی آنچنان عشق و علاقه به ادبیات را در وجود ما پروراند که هنوز هم که هنوز است هیچ مشکلی در نگارش و املا نداریم و همه «گذار» ها را با ذال و همه «خواستن» ها را با واو می نویسیم و هیچ وقت با مشکل هکسره روبرو نشده ایم. این علاقه و صفناشدنی به کتاب و رمان که یک لحظه آرام مان نمی گذارد هم بدون شک ریشه در همان دوران لذت بخش دارد. امیدوارم دبستانی های این نسل هم بتوانند مثل ما از این دوران جذاب زندگی شان لذت ببرند.